



**برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.**

www.parvizshahbazi.com



پیغام عشق

قسمت سیصد و یازدهم





خانم فاطمه



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۸۶۵ گنج حضور، بخش دوم

می‌نیاید یک جواب از پیش تخت
چند الله می‌زنی با روی سخت؟
- (مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۹۱)

شیطان گفت: حتی یک جواب از بارگاه خداوند به تو نرسیده است، آخر چقدر با سماجت و پُرویی خدا را یاد
میکنی؟
[من ذهنی با هشیاری جسمی نمی‌تواند میزان پیشرفت معنوی، عشق و زنده شدن به خدا را اندازه بگیرد.]

او شکسته دل شد و بنهاد سر
دید در خواب او خضر را در خضر
- (مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۹۲)

مرد نیایش گر از سخنان شیطان دل شکسته شد و سر بر زمین نهاد و به خواب حضور رفت. در خواب خضر، که نماد زندگی است، به او پیغام داد، یعنی زندگی در او زنده شد و خودش به گوش خودش گفت.

گفت: هین از ذکر چون وامانده‌ای؟
چون پشیمانی از آن کش خوانده‌ای؟
- (مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۹۳)

زندگی گفت: چرا از ذکر حق، یعنی فضاگشایی و تسلیم، فرومانده‌ای؟ چرا از کار معنویات پشیمانی؟
چرا کم کاری می کنی؟ چرا با معیارهای ذهنی، حضورت را اندازه می گیری؟

گفت: لبیکم نمی آید جواب
ز آن همی ترسم که باشم ردّ باب
- (مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۹۴)

درویش گفت: برای این ذکر حق را ترک کرده‌ام، که از طرف خداوند پاسخی نمی آید، که من، حرف تو را
می شنوم و قبول دارم. از آن می ترسم که ردّ باب درگاه الهی باشم.

گفت: آن الله تو لبیک ماست
و آن نیاز و درد و سوزت پیک ماست
- (مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۹۵)

زندگی گفت: آن الله گفتن تو، این که در این راه هستی، همان لبیک ماست، اگر ما نمی خواستیم تو این کار را
نمی کردی و آن حسّ نیاز، درد و سوز زنده شدن به خدا، قاصد ماست؛ ما فرستادیم و این تو نیستی.

حیله‌ها و چاره‌جویی‌های تو
 جذب ما بود و گشاد این پای تو
 - (مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۹۶)

تدبیرها و چاره‌جویی‌هایی که می‌کردی، اشعار مولانا را می‌خواندی و تأمل می‌کردی از عنایت و جذبۀ ما بود، تا
 پایت را از همانیدگی‌ها آزاد کنیم.

رغبت ما از تقاضای تو است
 جذبۀ حق است هر جا رهرو است
 - (مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۲۱۶)

خداوندا، میل ما به سوی تو، از تقاضای توست، (زندگی در هر لحظه تقاضا دارد و می‌خواهد ما را از ذهن، دردها و
 همانیدگی‌ها بیرون بکشد). هر جا کسی قدم در راه معنوی می‌گذارد و میل به انجام کارهای معنوی دارد به خاطر
 کشش و جذبۀ حق است.

چون بگریانم، بجوشد رحمتم
 آن خروشنده بنوشد نعمتم
 - (مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۳)

خداوند می گوید: اگر بنده‌ای را بگریانم، یعنی آن بنده تسلیم شده، و فضای درونش را باز کند، دریای رحمتم برای او می جوشد و آن بنده فضاگشا از نعمتم برخوردار می شود.

گر نخواهم داد، خود ننمایمش
 چونش کردم بسته دل، بگشایمش
 - (مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۴)

اگر نمی خواستم رحمتم را به او بدهم، نشانش نمی دادم که از جنس من و از جنس بی نهایت است. ولی چون او را دل بسته خودم کردم، پایش را از همانیدگی‌ها باز می کنم.

رحمتم موقوف آن خوش‌گریه‌هاست
چون گریست، از بحر رحمت موج خاست
- (مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۵)

رحمت من وابسته به فضاگشایی، لطیف شدن، میل و سوز انسان‌ها به زنده شدن است، هرگاه انسانی از ته دل
آرزومند زنده شدن به خدا باشد و خودش را از ذهن و همانیدگی‌ها بیرون بکشد و بخواهد که با من یکی بشود،
از دریای رحمتم امواجی برمی‌خیزد.

پنج وقت آمد نماز و رهنمون
عاشقان را فی صلاه دائمون
- (مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۶۹)

نماز معمولی در پنج وقت انجام می‌شود، ولی عاشقان دائماً در حال نماز به سر می‌برند. عاشقان، کسانی که مرکز
را از همانیدگی‌ها خالی کرده‌اند، با خدا یکی شده‌اند، در حالت حضور دائمی و وحدت با زندگی هستند.

نه به پنج، آرام گیرد آن خُمار
 که در آن سرهاست نی پانصد هزار
 - (مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۷۰)

این خُماری که در سر ماست، نه با پنج نوبت نماز برطرف می‌شود و نه با پانصد هزار نوبت. به عبارت دیگر اگر من ذهنی متلاشی نشود و با زندگی به وحدت نرسیم، هیچ چیزی این خُماری سر ما، یعنی نرسیدن شراب زندگی و نیروی زنده‌کننده خدا را از بین نمی‌برد و جای او را پر نمی‌کند.

نیست زُرْ غِبًّا وَظِيفَهُ عاشقان
 سخت مُسْتَسْقِی ست جان صادقان
 - (مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۷۱)

این حکم اخلاقی که کمتر یکدیگر را ببینید تا دلتان تنگ شود برای عشاق صادر نشده است، زیرا جان انسان‌های صادق، کسانی که به خدا زنده شده‌اند، سخت تشنه وصال معشوق و وحدت با اوست. انسان‌ها دائماً باید در وصال باشند یعنی با خدا یکی باشند.

نیست زَرُ غِبًّا وَظِيفَهٗ مَاهِيَانِ
زَانِكِهٖ بِي دَرِيَا نِدَارِنْد اُنْسِ جَانِ
- (مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۷۲)

حُكْمِ اَيْنِ كِه كَمْتَرِ يَكِ دِيْغَرِ رَا بِيْنِيْدِ تَا دِلْتَانِ تَنَگِ شُوْدِ بَرَايِ مَاهِيَانِ كَفْتِهٖ نَشْدِهٖ اَسْتِ زِيْرَا مَاهِيَانِ بَجَزِ دَرِيَا بَا
هِيْجِ چِيْزِيْ اُنْسِ وَ اُلْفَتِ نِدَارِنْدِ.
مَا هَمِ اَكْرَ دَرِ دَرِيَايِ يَكْتَايِيْ نَبَاشِيْمِ وَ دَرِ اَيْنِ لِحْظِهٖ بَا خُدَا يَكِيْ نَشُوِيْمِ بَا هِيْجِ چِيْزِيْ دَرِ اَيْنِ جِهَانِ اِحْسَاسِ
وَ حِدَّتِ وَ يَغَانِگِيْ نَمِيْ كَنِيْمِ.

(قرآن کریم، سوره معارج (۷۰)، آیه ۲۳)
- «الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ»

«نماز گزاران [حقیقی] دائماً در حال نماز [حضور و وحدت دائمی با خدا] هستند.»

مرغ بی‌هنگام و راه بی‌رهی
 آتشی پر در بنِ دیگِ تھی
 - (مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۲۲۶)

- مرغ بی‌هنگام: خروس بی‌محل
 - راه بی‌رهی: راه بدون راه رونده، کنایه از بی‌راهه

ما انسان‌ها در من ذهنی به خروس بی‌محل می‌مانیم، به‌جای این‌که در این لحظه حرف بزنییم درباره‌ی گذشته و آینده حرف می‌زنیم و راهمان بیراهه است.
 تا زمانی که در من ذهنی هستییم، آتش پر و انرژی زنده این لحظه (حس امنیت، هدایت، قدرت، عقل، خرد و شادی بی‌سبب) در زیر دیگِ خالی من ذهنی روشن است.

بانگ مرغان می‌رسد، برمی‌فشانی پرّ و بال
 لیک اگر خواهی بی‌پری، پای را برگش ز قیر
 - (مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۰۶۹)

سروصدای مرغان (انسانهای زنده به حضور) را می‌شنوی، این ابیات را می‌خوانی و تقلاً می‌کنی که از روی
 همانیدگی‌ها بی‌پری، اگر می‌خواهی بی‌پری، پایت را از قیر همانیدگی‌ها بیرون بکش.
 هر لحظه‌ای که فضا را باز می‌کنید، کن‌فکان خداوند پای شما را از قیر همانیدگی‌ها بیرون می‌کشد.

جُوقِ جُوقِ و صفِ صفِ از حرصِ و شتابِ
مُحْتَرِزِ ز آتَشِ، گُریزانِ سَویِ آبِ
- (مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۳۳)

- جُوقِ جُوقِ: دسته‌دسته؛ جمعِ جُوقِ؛ أَجْواقِ است.
- مُحْتَرِزِ: دوری کننده؛ پرهیز کننده

قافلهٔ انسانی از روی حرص و عجله‌ای که برای رسیدن به همانیدگی‌ها دارند، دسته دسته و گروه گروه از آتشِ صبر و شکر و پرهیز و هم‌هویت نشدن، به سوی آب و انرژی همانیدگی‌ها، حرص و جذبۀ اجسام می‌گریزند.

لاجرم، ز آتش برآوردند سر
اعتبار الاعتبار ای بی خبر
- (مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۳۴)

- اعتبار الاعتبار: عبرت بگیر؛ عبرت بگیر

اما بالاخره انسان‌ها تک‌به‌تک و قافله انسانی، از آتش دردها سر برآوردند، ای بی‌خبر عبرت بگیر، عبرت بگیر.
آنچه را که ذهنت خوشی و شادی نشان می‌دهد درحقیقت آتش و درد است.

بانگ می زد آتش: ای گیجان گول
من نیم [نی ام] آتش، منم چشمه‌ی قبول
- (مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۳۵)

- گول: ابله؛ نادان.

آتش درد هشیارانه فریاد می زند: «ای گیجان ابله، من آتش نیستم، بلکه من چشمه‌ی رضای الهی هستم؛ بنابراین
من ذهنی را کوچک کنید و عقل ذهنی را کنار بگذارید تا به مقام رضای الهی برسید.»

چشم‌بندی کرده‌اند ای بی‌نظر
در من آی و هیچ مگریز از شرر
- (مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۳۶)

ای من ذهنی فاقد بصیرت که هشیاری نَظَر و حُضور نداری و با نور خدا نمی‌توانی ببینی، در این جا چشم‌بندی کرده‌اند؛ چرا که همانیدگی‌ها را به‌عنوان عینک به چشمت، زده‌اند و نمی‌توانی درست ببینی، درون آتش درد هشیارانه بیا و هیچ‌گونه ترسی نداشته باش.

ای خلیل این جا شرار و دود نیست
جز که سحر و خُدهٔ نمرود نیست
- (مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۳۷)

- شرار: جرقه؛ پاره آتشی که به هوا جهد.
- خُده: حيله گری؛ فریب کاری

ای خلیل، در این جا شعله و دودی وجود ندارد و غیر از جادو و نیرنگ نمرود چیز دیگری نیست. پس اگر از در آتش درد هشیارانه، پرهیز و همانیده نشدن وارد شوی، دود و آتشی نمی بینی. در من ذهنی با دید هشیاری جسمی و دیدن بر حسب همانیدگی‌ها آن گونه اشتباه می بینی.

چون خلیل حق اگر فرزانه‌ای
آتش آب توست و تو پروانه‌ای
- (مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۳۸)

اگر مانند دوست خدا، ابراهیم خلیل، عاقل هستی، بدان آن چیزی که با چشم من ذهنی آتش می‌بینی، آن مثل آب برای تو گواراست ولی دید من ذهنی آن را به اشتباه آتش نشان می‌دهد و تو مانند پروانه هستی پس از انداختن همانیدگی‌ها نترس و با رضایت به سوی آتش درد هشیارانه بیا.

زَرِ بَهْ از جان است پیش ابلهان
زَرِ نثارِ جان بود نزد شهان
- (مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۰۵۶)

با دید ابلهان من ذهنی، زر پول و همانیدگی‌ها از جانِ عدم و فضای گشوده شده بهتر است، ولی در نظر شاهان معنوی زر پول و همانیدگی‌ها را باید نثار جان کرد.

نی مشو نومید، خود را شاد کن
پیش آن فریادرس، فریاد کن
- (مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۵۲)

نه، ناامید مشو با فضاگشایی کردن خود را شاد کن و عملاً با خاموشی ذهن به آن فریادرس بگو: من می‌خواهم من ذهنی برود.

کای مُحِبِّ عَفْوٍ، از ما عَفْوُ کُن
ای طیبِ رنجِ ناسورِ کُهْنِ
- (مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۵۳)

بگو ای خداوند دوست‌دارِ بخشش و گذشت، ما را ببخش، ای طیبِ زخم‌ها و دردهای سخت و کهنهٔ من‌ذهنی،
تنها تو می‌توانی دردهای ما را درمان کنی.

ناسپاسی و فراموشی تو
یاد نآورد آن عسل‌نوشی تو
- (مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۰)

در من‌ذهنی بسیار ناسپاس و قدرناشناس شده‌ای، عسل‌نوشی و رسیدن برکات خداوند به انسان‌های زنده به
حضور را به یاد نمی‌آوری، از طریق اجسام می‌بینی، الست را فراموش کرده و خوردن عسل و شادی بی‌سبب را
از یاد برده‌ای.

لَا جَرَمَ أَنْ رَاهُ بِرِ تَوْ بَسْتَهُ شَدَّ
 چُونِ دَلِ اَهْلِ دَلِ، اَزِ تَوْ خَسْتَهُ شَدَّ
 - (مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۱)

به ناچار، به علت ناسپاسی و فراموشی تو راه احسان و الطاف بزرگان و برگشت به سوی زندگی بر تو بسته شد
 چون تو با ناسپاسی و عدم صداقت، دل آنان را رنجانده‌ای.

زودشان دریاب و استغفار کن
 هم‌چو ابری گریه‌های زار کن
 - (مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۲)

پس شتاب کن و آنان را هرچه سریع‌تر پیدا کن و معذرت خواهی کن. در کار فضاگشایی و برگشت به سوی
 خداوند صداقت داشته باش، لطیف شو. با عقل من‌ذهنی و بینش خود درباره سخن بزرگان قضاوت نکن.

من چه کردم با تو زین گنجِ نفیس؟
تو چه کردی با من از خویِ خسیس؟
- (مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۷۷۴)

ای انسان رفتار من با تو چگونه بوده است؟
گنج گران‌بهای فراوانی، خرد، امنیت، هدایت و نیروی شفابخشی‌ام را در اختیار تو گذاشتم. ولی تو صفاتِ کمیابی، مقاومت و انقباضت را به رخ من کشیدی.

من تو را ماهی نهادم در کنار
که غروبش نیست تا روز شمار
- (مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۷۷۵)

من، خودم را به صورت ماهِ روشنایی و زیبایی در کنار جسم تو قرار داده‌ام که اگر به آن زنده شوی تا روز قیامت
غروب نمی‌کند و آن زندگی جاودانه است.

- با تشکر
- فاطمه



خانم نسرین از گلستان



سلام و درود بر استاد عزیزم جناب آقای شهبازی و دوستان گنج حضور

آیاتی از سوره های صف و فتح و یس از قرآن کریم که در برنامه ۸۵۵ رمزگشایی فرمودید را به اشتراک می گذارم.

- و أَخْرَى تُحِبُّونَهَا نَصْرٌ مِّنَ اللَّهِ وَ فَتْحٌ قَرِيبٌ وَ بَشْرٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ
- (سوره صف ۶۱ - آیه ۱۳)

"و نعمتی دیگر که دوستش دارید: نصرتی است از جانب خداوند و فتحی بزرگ و مومنان را بشارت بده." "نعمت" یعنی تبدیل شدن به هشیاری حضور است.

چه کس و چه چیز را دوست دارید؟ یعنی خودتان را و مرادوست دارید و به من تبدیل خواهید شد. "نصرت"، و این پیروزی است یعنی پیروزی انسان و همه ی انسانها به من ذهنیشان و آگاهی از اینکه انسان من ذهنی نیست و اقدام انسان برای رهایی از من ذهنی با عدم کردن مرکز و بطور پیوسته کمک خواستن از زندگی و دیدن بر حسب عدم، نعمتی دیگر است که شما دوستش دارید و دائماً تبدیل شدن به اوست و این پیروزی و فتحی بزرگ از جانب خداوند است.

"مومن" کسی که حقیقتاً فضا را باز می کند در اطراف اتفاقات و مرکزش را عدم میکند، زندگی هر لحظه می خواهد به ما کمک کند، زندگی قصد تنبیه ما را ندارد، اینکه تنبیه می شویم به خاطر انتخابهای غلط خود ماست، زیرا من ذهنی را در مرکزمان گذاشتیم و از طریق همانیدگی ها می بینیم.

– اَنَا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا
" ما برای تو پیروزی نمایانی را مقدر کرده ایم."

پیروزی آشکار، پیروزی انسان به طور فردی یا جمعی به من ذهنی‌اش است.
(سوره فتح ۴۸ – آیه ۱)

– لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ وَ يُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَ يَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا
تا خدا گناه تو را آنچه پیش از این بوده و آنچه پس از این باشد برای تو بیامرزد و نعمت خود را بر تو تمام کند
و تو را به صراط مستقیم راه نماید.
(سوره فتح ۴۸ – آیه ۲)

"گناه" یعنی دیدن از طریق همانیدگی ها که باعث میشود برای خود و دیگران مسئله ایجاد کنیم و دچار قضاوت و مقاومت شویم، همه‌ی اینها را زندگی می بخشد زیرا زندگی کینه ندارد بلکه این ما هستیم که در من ذهنی کینه داریم.

اگر ما دائماً از زندگی کمک بگیریم با فضاگشایی هم گناهان گذشته را می بخشد هم گناهان آینده را، یعنی اگر در آینده پیمان بلغزد، ناامید نشویم بلکه زندگی آن گناهان را می بخشد.

و يَنْصُرَكَ اللَّهُ نَصْرًا عَزِيزًا

و خدا یاریت کند یاری کردنی پیروزمندانه.
(سوره فتح ۴۸ - آیه ۳)

ما باید فضا را باز کنیم تا یاری ای که در آن پیروزی است از جانب زندگی برایمان بیاید، برای من ذهنی، پیروزی و موفقیت قابل تجسم نیست مدام سوال میکند که چگونه به خدا تبدیل می‌شوم، پس مقاومت و قضاوت نکنیم تا زندگی خودش دست به کار شود.

"-إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ"

چون بخواهد چیزی را بیافریند فرمانش اینست که می‌گوید: موجود شو پس موجود می‌شود.
(سوره یس ۳۶ - آیه ۸۲)

همانطور که خدا یا زندگی گل را باز می‌کند ما را از من ذهنی تبدیل می‌کند به گل سرخ حضور، پس حکم "کن فکان" یعنی او می‌گوید بشو و می‌شود.

ما باید فضا را باز کنیم و مقاومت قضاوت را صفر کرده و تسلیم شویم و به صورت حضور ناظر به خود نگاه کنیم و رفتارهایمان را مورد نظارت قرار دهیم.

وإن کُلُّ لَمَّا جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ

زندگی می‌گوید در این لحظه همه نزد من حاضرید.
(سوره یس ۳۶ - آیه ۳۲)

پس همه انسانها در حضور خدا الان حاضریم و زندگی منتظر است که ما از طریق همانیدگی ها نبینیم، خداوند با کن فکانش زندگی ما را اداره می کند.

إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ

و ما بر گردنهایشان تا زنجها غلها نهادیم چنانکه سرهایشان به بالاست و پایین آوردن نتوانند.
(سوره یس ۳۶ - آیه ۸)

در این آیه به ابروی مصنوعی اشاره می کند که ما نمی توانیم تسلیم شویم، نمی توانیم به اشتباهاتمان اعتراف کنیم و نمی توانیم اعتراف کنیم که من ذهنی داریم تا زمانیکه همانیدگی داریم در غل و زنجیریم.

وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سِدًّا وَ مِنْ خَلْفِهِمْ سِدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ
و در برابرشان دیواری کشیدیم و در پشت سرشان دیواری و بر چشمانشان نیز پرده ای افکندیم تا نتوانند دید.
(سوره یس ۳۶ - آیه ۹)

ما در من ذهنی نمیتوانیم اقامت کنیم این همانیدگی ها جلوی ما را و پشت ما را گرفته اند و سر ما را بالا گرفته اند، نمی توانیم پایین را ببینیم و سجده کنیم نمی توانیم تسلیم شویم تا آن آسمان درون باز شود. از طرفی با من ذهنی نمی توانیم سدها را برداریم خود قضا باید این سد را بردارد پس در این لحظه دخالت نکنیم و در اطراف رویدادها فضاگشایی کنیم.

—قَالُوا إِنَّا تَطَيَّرْنَا بِكُمْ لَئِن لَّمْ تَنْتَهُوا لَنَرْجُمَنَّكُمْ وَ لِيَمَسَّنَّكُم مِّنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ

گفته اند ما شما را به فال بد گرفته ایم اگر بس ن کنید سنگسارتان خواهیم کرد و شما را از ما شکنجه می سخت خواهد رسید.

(سوره یس ۳۶ - آیه ۱۸)

ما همیشه در من ذهنی دنبال هر چه بیشتر بهتر هستیم اگر کسی بگوید که انباشتن همانیدگی ها به شما زندگی نمی دهد و درد ایجاد می کنید، ناراحت خواهیم شد. زیرا در من ذهنی دنبال مقایسه، به دنبال خانه ی بزرگتر، فرزندان موفق تر و چیزهای آفل هستیم. حالا یکی به صورت مولانا و پیغمبر به ما می گوید: همه ی این فکرها و رفتارها غلط است و خوشمان نمی آید، البته باید به خودمان نگاه کنیم، گرچه اولش سخت است ولی باید قبول کنیم دردها را خودمان بوجود آوردیم. اگر زیر بار رفتیم باید درد هشیارانه بکشیم، حال که این خبر را شنیدیم که همه دردهایم را خودم ایجاد کردم، باید شکرانه بدهم زیرا اگر نمی شنیدم باید یک عمر در هپروت و بی خبری من ذهنی می ماندم.

—قَالُوا طَائِرُكُمْ مَعَكُمْ أَئِن ذُكِّرْتُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ

گفتند شومی شما با خود شماست، آیا اگر اندرزتان دهند چنین می گوئید؟ نه، مردمی گزافکار (پر هوی و هوس) هستید.

(سوره ی یس ۳۶ - آیه ۱۹)

پس پیغمبران گفتند: فال زشت و بد، یعنی شومی، همین دیدن بر حسب همانیدگی ها و قضاوت و مقاومت است، پس شومی ما در مرکز ماست و مولانا می خواست ما را متوجه این موضوع کند.

قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ

گفته شد به بهشت درآ، گفت ای کاش قوم من می دانستند.
(سوره یس ۳۶ - آیه ۲۶)

پس هر کس فضا را در این لحظه باز کند، وارد بهشت می شود، بهشت فضای یکتایی ست، انسان به حضور رسیده آرزو می کند که انسانهای دیگر هم بدانند که راه بهشت کدام است.

– "يَا حَسْرَةَ عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ"

افسوس بر حال این بندگان که هیچ رسولی برای هدایت ایشان نیامد مگر آنکه او را با من ذهنی شان ریشخند کردند.

(سوره یس ۳۶ – آیه ۳۰)


با عرض ارادت

نسرین از گلستان



خانم سمانه از تهران



با سلام  

در برنامه ۸۶۵، غزل ۱۳۴۵ جناب مولانا به نوبت خدمت اشاره کردند. شخصاً پس از آشنایی با دانش مولانایی این معنا برایم باز شد و متوجه شدم اولین و مهمترین خدمتی که می توانم به خودم، به زندگی و به دیگران داشته باشم این است که در ذهن توقف نکنم و بر روی خودم کار کنم، تا از مرکز جسمی به سوی خانه اصلی ام که عدم هست، بازگردم.

آمد دلبری عجب نیزه به دست چون عرب
گفتم هست خدمتی؟ گفت تعال عندنا
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۴۵

با اینکه ما انسانها در ظاهر متفاوت هستیم، اما برای یک منظور مشترک آفریده شده ایم و همه می بایست در خدمت یک معنا باشیم.

چو اوست معنی عالم به اتفاق همه
به جز به خدمت معنی کجا روند اسما
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۱۷

یعنی خداوند من و ماها را از عدم آفرید تا خودش را در آنها اظهار کند و پس از مدتی اقامت در این جهان دوباره به سوی خودش برمی گرداند، مانند موجی که از دریا بالا می آید و در آخر هم به دریا می پیوندد.

این من و ما بهر آن بر ساختی
تا تو با خود نرد خدمت باختی

تا من و تو ها همه یک جان شوند
عاقبت مستغرق جانان شوند

- مثنوی معنوی، دفتر اول، ابیات ۱۷۸۷ و ۱۷۸۸

ولی ما در این جهان به هوشیاری جسمی دچار شده ایم و تنها کسانی که متعهدانه جهت رهایی از این هوشیاری به هوشیاری حضور تلاش می کنند، منظور اصلی از خلقتشان را می فهمند و در خدمت زندگی قرار می گیرند.

شُبَّانِ وادی ایمن گمهی رسد به مراد
که چند سال به جان خدمتِ شعیب کند
-حافظ، غزل ۱۸۸

پس هرگونه تلاش ما جهت رهایی از دام همانیدگی‌ها مانند: واهمانش، صبر، شکر، پرهیز، تسلیم و رضا نزد
زندگی ارزشمند است و خداوند نیز در ازای این خدمت، پرده‌های جهل منِ ذهنی را از دلِ ما کنار می‌زند و
گوهر حضور را می‌بخشد.

دلا بسوز که سوزِ تو کارها بکند
نیازِ نیمِ شبی دفع صد بلا بکند

عتاب یارِ پری چهره عاشقانه بگش
که یک کرشمه تلافی صد جفا بکند

ز مُلک تا ملکوتش حجاب بردارند
هر آن که خدمت جامِ جهان نما بکند
-حافظ، غزل ۱۸۷

همینطور لازمه خدمت این است که رخ به رخ زندگی پیش برویم و توجه مان را از زیاد و کم شدن همانیدگی ها برداریم و جانِ منِ ذهنی را حلال کنیم و راضی به قضای خداوند در این لحظه باشیم.

این قضا را دوستان خدمت کنند
جان کنند از صدق ایثار قضا
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۷۸

حالا نوبت به آفریدن در جهان بیرون می رسد، انسانی که مرکزش عدم شده، انرژی زندگی را در کائنات پخش می کند.

رحمتی، بی علتی، بی خدمتی
آید از دریا مبارک ساعتی
-مثنوی معنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۶۲۴

در این جا اگر کسی بگوید، من با همین مرکز مادی و هوشیاری جسمی میخواهم بیافرینم و به خدا و جهانیان خدمت کنم، کار و عملش ماندگار نمی شود چون در این حالت تنها من ذهنی بزرگ می شود و نتیجه آن درد و نابودی اثر است.

هر که را نیست نمک گرچه نماید خدمت
 خدمت او به حقیقت همه زرقست و ریا
 -مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۶۸

با اینکه امکان دارد هر کس با توجه به کار و حرفه ای که دارد در بیرون شروع به آفرینندگی کند، اما در این مسیر هم می بایست انعطاف داشت و با فضاگشایی و خواست زندگی پیش رفت.
 از طرفی ما به انجام دادن درست کارها عادت کرده ایم و گاهی اوقات فراموش می کنیم از خود پرسیم: آیا من کار درست (اثربخشی) را نیز انجام می دهم؟
 مانند من ذهنی تربیت شده که همه چیز را شاید داره درست انجام میدهد، اما این کار درست نیست و در این حالت اگر زندگی فکر ما را بهم نریزد، متوجه نمی شویم که میشود یک جور دیگه هم دید و یک جور دیگه هم عمل کرد.

گر خضر در بحر کشتی را شکست
صد درستی در شکست خضر هست
-مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت ۲۳۶

پس زمانیکه زندگی یک فکر یا یک وضعیت را خراب می کند، اگر بخواهیم به این کار اعتراض کنیم از سازندگی او در بیرون و بازتر شدن فضای درون، دور می مانیم.

عَلَّمَ الْاِنْسَانَ خِم طغرای ماست
علم عند الله مقصد های ماست
-مثنوی معنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۵۸۷

همچو مستسقی کز آبش سیر نیست
بر هر آنچه یافتی بالله مایست

بی نهایت حضرتت این بارگاه
صدر را بگذار صدر توست راه

- مثنوی معنوی، دفتر سوم، ابیات ۱۹۶۰ و ۱۹۶۱

با سپاس فراوان

-سمانه از تهران



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود





برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

www.parvizshahbazi.com